

جلسه ۵-۱۲۳

چهارشنبه - ۱۴۰۲/۰۸/۱۰

أعوذ بالله من الشيطان الرجيم بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله رب العالمين و صلى الله على سيدنا محمد و آله الطاهرين سيما بقیة الله في الأرضين و اللعن على أعدائهم أجمعين.

نقد و بررسی توجیه سیدخوئی برای سرقفلی: اعطاء حق سکنی

بحث راجع به سرقفلی بود، توجیهاتی برای آن ذکر کردیم و اشکالات آن را هم عرض کردیم که عمده این اشکالات این بود که توجیه این سرقفلی موجود در بازار نیست و تمام آثار آن را هم نمی‌توان توجیه کرد با این توجیه‌هایی که گذشت.

رسیدیم به توجیه مرحوم آقای خوئی و مرحوم استاد که فرمودند اعطاء حق سکنی هست سرقفلی. حالا اعطاء حق سکنی را ما از کجا استفاده کردیم؟ مرحوم استاد از روایات ارض مفتوحه عنوه استفاده کرده بودند که می‌شود حق الانتفاع تعلق بگیرد به یک ملک با این که مملوک او نیست، ملک المسلمین است، بیع حقه، حش را به دیگران واگذار می‌کند شخص. آقای خوئی تمسک کردند به روایات عقد السکنی.

در مبانی منهاج الصالحین جلد ۸ صفحه ۳۹۶ اشکال کردند که این روایات محصلش این هست که با موت مالک عقد السکنی منفسخ می‌شود، در حالی که در سرقفلی بعد از موت مالک منفسخ نمی‌شود سرقفلی موجود در بازار.

این اشکال شبیه اشکالی است که مشهور قدماء در بطلان و انفساخ اجاره با موت مالک قائل بودند مثل شیخ مفید و شیخ طوسی. و مستندشان هم روایت ابراهیم بن محمد همدانی بود که در جلسه قبل خواندیم، باز در این جلسه تکرار می‌کنم چون بحث مهمی هست. قال کتبت الی ابی الحسن علیه السلام، به امام هادی علیه السلام نوشتم، و سألته عن امرأة آجرت ضیعتها عشر سنین علی ان تعطی الاجارة (یا علی ان تعطی الاجرة) فی کل سنة عند انقضائها لایقدم لها شیء من الاجارة ما لم یمض الوقت، آخر هر سال اجاره آن سال را مستأجر گفت می‌دهم، هر ماه نه، فماتت قبل ثلاث سنین، قبل از سه سال از تاریخ این سؤال این خانم مرد، او بعدها، حالا سه سال یا دو سال و نیم، هل یجب علی ورثتها انفاذ الاجارة الی الوقت؟ آیا بر ورثه لازم است که این اجاره را تا آخر ده سال بپذیرد؟ ام تكون الاجارة منقضیة بموت المرأة، یا این اجاره با موت این زن منفسخ شده؟ فکتب علیه السلام: ان كان لها وقت مسمى لم یبلغ، اگر آن اجاره یک وقت معینی دارد که هنوز نرسیده است، فماتت، این خانم فوت کرده قبل از آن، فلورثتها تلك الاجارة، مشهور قدماء این جور معنا کردند، گفتند در این صورت ورثه حق دارند نسبت به این اجاره تعیین تکلیف کنند، قبول بکنند یا رد کنند، فلورثتها یعنی فیحق لورثتها یعنی فلورثتها سلطنة علی تلك الاجارة.

مرحوم محقق اصفهانی در کتاب الاجارة صفحه ۲۱ و همین طور بعض معاصرین در کتاب الاجارة جلد ۱ صفحه ۲۲۴ گفتند اگر می‌خواهیم استدلال کنیم به این روایت بر بطلان اجاره بعد از موت مالک باید این جور معنا کنیم، بگوییم که ان كان لها وقت مسمى لم يبلغ، اگر اجاره ابتدایش از زمانی است که هنوز قبل از موت این زن آن زمان فرا نرسیده است، زمستان بود گفتند از اول فصل بهار تا ده سال ما این زمین را از شما اجاره کردیم، قبل از این که فصل بهار برسد این خانم فوت کرد، ان كان لها یعنی ان كان للاجارة وقت مسمى لم يبلغ، هنوز آن زمان اجاره فرا نرسیده باشد، فلورثتها تلک الاجارة یعنی ورثه این زن سلطنت دارند بر این اجاره، ان شاءوا امضوا و ان شاءوا فسخوا.

[سؤال: ... جواب:] بله، خلاف مشهور متاخرین نه خلاف مشهور قدماء.

فان لم تبلغ ذلك الوقت، آن وقت این را این جور معنا می‌کنند: اگر به پایان اجاره نرسیده باشیم، و بلغ ثلثه، یک سوم مدت اجاره گذشته باشد او نصفه او شینا منه، در مقابل فرض اول که شروع اجاره هنوز زمانش نرسیده بود که ورثه حق داشتند امضاء کنند یا رد کنند فرض دوم این است، فان لم تبلغ در نسخه تهذیب است و ان لم تبلغ، اگر لم تبلغ ذلك الوقت بتمامه، باید بتمامه مقدر باشد، خلاصه اگر آن اجاره اجلس نرسیده ده سالش تمام نشده یک سومش گذشته، تا زمان موت این خانم، فتعطى ورثتها بقدر ما بلغت من ذلك الوقت، آن سه سال گذشته را حالا یا هر مقدار که اجرتش مانده بیاید مستاجر بدهد به ورثه، نسبت به آینده دیگر هیچ اجاره‌ای باقی نمی‌ماند، اجرت گذشته را بیاید مستاجر بدهد به ورثه آن خانم. این جور گفتند اگر معنا بکنیم قول مشهور قدماء درست می‌شود.

بعد اشکال کردند، محقق اصفهانی هم اشکال کرده گفته که کی گفته لام لورثتها لام سلطنت است؟ شاید لام اختصاص باشد، فلورثتها تلک الاجارة یعنی آن اجاره حق ورثه می‌شود، حق ورثه می‌شود نه این که می‌توانند رد کنند، نه، یعنی يقوم الورثة مقام المرأة، آن زن تا حالا طلبکار بود از این مستاجر و در آخر سال مطالبه اجرت می‌کرد حالا ورثه این اختصاص پیدا می‌کنند به این اجاره، شاید لام اختصاص باشد. اجمال هم کافی است که ما این روایت را مبتلا به اجمال کنیم. به قول مرحوم آقای آقامیرزای علی احمدی میانجی، به ایشان گفتند پنجشنبه چه می‌کنید؟ گفت هیچ چی جمع می‌شویم آیات محکم را متشابه می‌کنیم می‌رویم سراغ آیه بعدی!! شما این روایت را اگر متشابه هم بکنید خوب است، بعد رجوع می‌کنید به قاعده اولیه که مقتضایش عدم انفساخ اجاره است به موت مالک.

اشکال دوم: گفتند فلورثتها تلک الاجارة شاید مراد از اجاره اجرت باشد چون اجاره به معنای اجرت هم می‌آید، صدر روایت هم بود علی ان تعطى الاجارة فی کل سنة، خب شاید این جور باشد، فلورثتها تلک الاجارة یعنی تلک الاجارة. منتها اگر این جور باشد باید آن ان كان لها وقت مسمى لم يبلغ را معنا نکنیم که هنوز مدت اجاره شروع نشده، باید بگوییم هنوز مدت اجاره تمام نشده. این جور معنا کنیم الا اگر این جور معنا نکنیم که مدت اجاره هنوز نرسیده بود و گفته می‌شود آخه چه جور این قائلین به

بطلان اجاره به موت مالک روایت را معنا کردند که ان کان لها وقت مسمی لم یبلغ یعنی لم یبلغ ابتداء مدت اجاره، آخه همچون فرضی سائل نداشت، چه جور امام ناگهان این فرض را مطرح کنند که مدت اجاره هنوز شروع نشده است، این فرض نه در سؤال مطرح شده بود نه احتمالش در سؤال ذکر شده بود.

و لذا این جور می شود ان کان لها وقت مسمی لم یبلغ یعنی لم یبلغ آخره فماتت فلورثتها تلک الاجارة یعنی تلک الاجرة. بعد می شود فان، تفصیل مجمل است، حالا یک مثال بزنیم.

[سؤال: ... جواب:] شما احتیاج به توضیح ندارید همه که مثل شما نیستند، شما اگر بودی به قرآن هم اعتراض می کردی چون قرآن یکی بگوید حرمت علیکم المیتة دیگر، چرا می گوید و المتردیه و النطیحة و الموقوذة و ما اکل السبع، برای چی اینقدر توضیح می دهید؟ آقا جمال به آقا حسین گفت چرا قرآن اینقدر طول و تفصیل می دهد، خب للذکر مثل حظ الانثیین چرا گفت، خب چی می گفت؟ می گفت للانثی نصف الذکر، آن هم جوابی داد بماند. این که نیست، چرا زیاد توضیح داد، بالاخره مردم عوام هستند، فقیه که نبودند، باید توضیح بدهد تا روشن بشود.

به نظر ما نیازی نبود فرض کنیم ان کان لها وقت مسمی لم یبلغ اوله، نه، ظاهر لم یبلغ به قرینه ذیل هم که می گوید فان لم تبلغ ذلک الوقت یعنی لم تبلغ آخر ذلک الوقت یعنی لم تبلغ ذلک الاجل، این هم بگویم ان کان لها وقت مسمی یعنی اجل مسمی، لم یبلغ ذلک الاجل یعنی آخر اجاره نرسیده. نگویند هر اجاره ای اجل مسمی دارد، بله اما این روایت می گوید اجل مسمایی که بلغ نداشته باشد، وقتی آن ده سال گذشته کاریش نمی شود کرد. ان کان لها اجل مسمی لم یبلغ، اگر فرض این است که آن اجل مسمیاش هنوز تمام نشده، هنوز ده سال تمام نشده فماتت. این جوری هم معنا کنند قائلین به بطلان اجاره به موت مالک باز می توانند بگویند ظاهر این جواب این است که جواب سؤال است، آخه سؤال از بطلان اجاره بود، سؤال این بود: هل یجب علی ورثتها انفاذ الاجارة الی الوقت یعنی الی آخر عشر سنین ام تكون الاجارة منقضیة.

[سؤال: ... جواب:] ما لم یمض الوقت دو احتمال دارد. به قرینه تعطی الاجارة عند کل سنة عند انقضاءها یعنی عند انقضاء آن سنه، این معلوم می شود ما لم یمض الوقت به قرینه عند انقضاء السنة یعنی تا آخر سال نرسیده حق ندارد این زن بگوید اجاره را بده. ... صدر روایت لایقدم لها شیء من الاجارة یعنی من الاجرة، ما لم یمض الوقت یعنی ما لم ینقض السنة، او که در سؤال سائل بود روشن بود چیست. ... هل یجب علی ورثتها انفاذ الاجارة الی الوقت ام تكون الاجارة منقضیة بموت المرأة این احتمالی که آقا می دهند بگویم روشن بشود:

ایشان می گوید: این جور معنا کنیم هل یجب علی ورثتها انفاذ الاجارة الی الوقت یعنی آن شرطی که شده بر این زن که تا آخر هر سال حق نداری مطالبه اجرت کنی آیا این ورثه هم ملزم هستند به آن شرط یا نه، ورثه می آیند می گویند مستاجر! تسلیت می گویم به شما، می گوید من به شما تسلیت می گویم،

می گویند ما هم به شما تسلیت می گوئیم. می گویند یک روایتی هم دارد که اذا مات الرجل حل له و ما علیه، یعنی اگر طلبکار هم باشد کسی و بمیرد وای به حال بدهکارانش چون سر رسید بدهی شان باطل می شود همه باید بیایند صف بکشند بگویند طلبکار ما مرد ما ده ساله قرض گرفته بودیم فردایش که قرض گرفتم مرد، باید بیایم تحویل بدهیم، اذا مات الرجل حل ما له. روایت مرسله است. این سائل فکر می کرد مادر که طلبکار ده ساله اجرت است منتها اجل دارد آخر هر سال، حالا که مرد ورثه می تواند برونند به این مستاجر بدهکار بدبخت بگویند کل بدهی ات را همین امروز باید بدهی چون مادر ما مرد. می گوید مرد که مرد اصلا بیخود من به شما تسلیت گفتم، این چه حرفی است. طلبکار بمیرد که بدهکارش نباید فوراً بیاید بدهی اش را بدهد. ایشان می گویند شاید سؤال از این باشد که آیا ورثه طلب شان حال می شود، طلبی که مادرشان داشت. آن وقت این جور می باشد که هل یجب علی ورثتها انفاذ الاجارة، آیا واجب است ورثه صبر کنند تا آخر سال آن وقت اجرت را بگیرند، ام تكون الاجارة منقضیه بموت المرأة یا این شرطی که گذاشتند با موت مرأة دیگر کأن لم یکن می شود و این ورثه می توانند کل اجرت را یک جا دریافت کنند.

انصافاً این خلاف ظاهر است. ام تكون الاجارة منقضیه بموت المرأة نه ام یكون شرط الاجارة ملغی بموت المرأة، سؤال این است که آیا اجاره منفسخ می شود با موت زن یا منفسخ نمی شود. آن وقت اگر ما خلاف مشهور قدماء حرف بزنیم باید بگوئیم امام صریح جواب این سائل را نداد، مشهور قدماء می گویند امام جواب داد فرمود اگر سر رسید آن ده سال نشده ورثه حق دارند اجاره را امضاء کنند حق دارند اجاره را امضاء نکنند فلورثتها تلك الاجارة. مخالفین مشهور قدماء که ما هم می خواهیم جزء آن باشیم می گویند: نه، درست است او سؤال از این کرد اما امام با کنایه جواب او را داد فرمود اگر سر رسید اجاره ده سال یعنی آخر اجاره ده سال نرسیده آن اجاره می شود مال ورثه، تا حالا مال مادرشان بود حالا مال این هاست مگر آن وقتی که مال مادرشان بود مادرشان می توانست فسخ کند که حالا این ها فسخ کنند؟ فلورثتها تلك الاجارة را اگر این جور معنا کنیم که از این به بعد اجاره مرتبط و مختص می شود به ورثه نه این که ورثه سلطنت دارند بر این اجاره، نه، لام اختصاص است، اختصاص پیدا می کند این اجاره به ورثه کما این که اختصاص داشت به مادرشان، وقتی به مادرشان اختصاص داشت مگر مادر حق فسخ داشت؟ حالا اختصاص دارد به این ها این ها هم حق فسخ ندارند. جواب سائل را امام بالکنایه فرموده باشد.

انصافاً روایت با این بیان می شود مجمل. آن وقت ذیلش یک توضیح دیگری دارد، حالا فاء است یا واو است آن وقت این جور می شود، فان لم تبلغ ذلك الوقت، که تهذیب دارد و ان لم تبلغ، اگر آن وقت نرسیده یعنی اجاره به انتهاء نرسیده...

[سؤال: ... جواب:] ان كان لها وقت مسمى یعنی لم يبلغ یعنی آخر اجاره نرسیده. حالا اگر آخر اجاره نرسیده بود و ثلثش رسیده بود، آن اجرت را هم بگوییم به کی بدهد، آن اجرت‌هایی که نسبت به گذشته مانده باید بیاید به ورثه بدهد.

[سؤال: ... جواب:] بالاخره این روایت اگر اشعار هم داشته باشد به بطلان اجاره به موت موجر اما در حد ظهور انصافا نیست،

حالا آقای خوئی ابراهیم بن محمد همدانی را هم گفته توثیق ندارد، وکیل امام بوده، بعضی از آقایان بزرگوار گفتند که مگر الان وکلاء مراجع همه‌شان آدم‌های خوبی هستند!! گاهی روی جبر است گاهی روی مصالح است، وکلاء مراجع الان همه ثقات هستند؟ امام هم در شرائطی بوده که نمی‌توانسته همه وکلاء را هر جوری که می‌خواهد تعیین کند هر جوری که می‌خواهد عزل کند. این جوری تایید کردند نظر آقای خوئی را. کار نداریم. آقای زنجانی که به نظر ما فرمایش‌شان عرفی‌تر است که بالاخره وکیل به قول مطلق چند امام، یک امام هم نیست، در همدان، این لااقل حسن ظاهر داشته.

[سؤال: ... جواب:] ما را نکشانید به بحث‌های ولایی، آن وقت یک حرفی من می‌زنم شما می‌زنید، زیاد بن ایبه والی بود از طرف امیرالمؤمنین و لکن زیاد بن ایبه در زمانی که والی بود از ایشان منکری دیده نشده بود، بعدها او شد جزء اشقیاء درجه یک، و الا زیاد بن ایبه بعد از صلح امام حسن هم با معاویه همراهی نمی‌کرد، معاویه فرزندانش را دستگیر کرد، بعد که حالا معاویه ملحقش کرد به ابوسفیان زیاد بن ایبه شد بن سفیان و برادر خلیفه کذا شد، آن وقت دنیا به دهانش مزه کرد. ... شما یک چیز دیگر مطرح کردید. ابن عباس کجا غارت کرده بیت المال را؟ از احبار است ابن عباس، ابن عباس از بزرگان است. این‌ها را بنی‌امیه درست کردند برای این که عبدالله بن عباس را خراب کنند. به قول آقای خوئی عبدالله بن عباس از احبار امت است. و اینقدر هم فساد مالی در زمان امیرالمؤمنین نبوده. یک عده شنیدیم می‌گویند ثلث نهج البلاغه راجع به مفاسد مالی است. یک علی داشتیم مظهر عدالت او را هم می‌خواهید از ما بگیرید؟ پس به نظر ما این حدیث مجمل است، و لذا قابل استدلال نیست.

حالا بیایم سراغ روایات عقد صلح. یک روایت هست او شاهد بر فرمایش مبانی منهاج صالحین است. صدوق باسناده عن محمد بن ابی عمیر عن عمر بن اذینه قال كنت شاهدا عند ابن ابی لیلا و قضی فی رجل جعل لبعض قرابته غلة داره و لم یوقت وقتا فمات الرجل، عربی که متوجه می‌شوید!! عمر بن اذینه می‌گوید من پیش قاضی ابن ابی لیلا بودم، یک شخصی آمد گفت که مالک یک زمین زراعی یا مالک ملکی محصول ملکش را یعنی منافع ملکش را به من واگذار کرد، همین شبیه عقد السکنی، و لم یوقت وقتا، تعیین وقت هم نکرد، فمات الرجل، آن مرحوم فوت کرد، حالا ورثه‌اش آمدند ما هم هستیم، آمدیم پیش شمای قاضی ابن ابی لیلا قضاوت کنی بین من و بین ورثه آن مرحوم. فقال ابن ابی لیلا أری ان ادعها علی ما ترکها صاحبه، ابن ابی لیلا گفت که من به نظرم این عقد السکنی نافذ است موت مالک

هم موجب انفساخ او نیست. فقال محمد بن مسلم الثقفی أما ان علی بن ابیطالب علیه السلام قد قضی فی هذا المسجد بخلاف ما قضیت، محمد بن مسلم ثقفی گفت ابن ابی لیلا! امیرالمؤمنین در همین مسجد کوفه خلاف حکم تو حکم کرد، فقال و ما علمک؟ ابن ابی لیلا به محمد بن مسلم (در کوفه بودند) گفت و ما علمک؟ تو چی خبر داری که امیرالمؤمنین چکار کرد. فقال سمعت اباجعفر محمد بن علی علیه السلام یقول قضی علی علیه السلام بردّ الحبیس و انفاذ الموارث، امام باقر علیه السلام فرمود حضرت علی حکم کرد که حیث یعنی همان چیزهایی که حبس می شود برای افراد، عقد السکنی هم جزء حبیس است، قضی علی بردّ الحبیس، اگر بمیرد مالک حبیس از آن شخصی که در ید او هست گرفته می شود و به ورثه مالک داده می شود. فقال له ابن ابی لیلا هذا عندک فی کتابک؟ در کتابت هم که از امام باقر حدیث نقل می کنی این هست؟ قال نعم قال فارسل و اعطنی به، کسی را بفرست از منزل بیاورند، فقال له محمد بن مسلم به یک شرط: علی ان لا تنظر من الکتاب الا فی ذلک الحدیث، همان حدیث را نگاه کن بیشتر نگاه نکنی. حتی این مقدار هم حاضر نبود که کمک کند به قضات جور. قال لک ذلک، عیب ندارد، فاحضر الکتاب و اراه الحدیث عن ابی جعفر علیه السلام فی الکتاب فردّ قضیته، ابن ابی لیلا که هم بالاخره و لو قاضی جور بود تابع فقه ابوحنیفه بود ولی امام باقر و امام صادق را می شناخت، فردّ قضیته، برگرداند قضایش را و طبق همین قضای امیرالمؤمنین که امر بردّ الحبیس و انفاذ الموارث حکم کرد. وسائل الشیعه جلد ۱۹ صفحه ۲۲۳.

این یعنی چی؟ قضی علی بردّ الحبیس و انفاذ الموارث، یعنی هر چی گفتمی اسکنتک الدار، حبست لک الدار، با موت مالک تمام می شود.

[سؤال: ... جواب:] و حضر قرابته الذی جعلت له الدار ... حالا اینی که شما می گوید یعنی می گوید جفت شان مرده اند. بر فرض هم این جور باشد که باز مشکل درست می شود در سرقفلی چون جفت مالک و مستاجر می میرند دیگر، آن جا کار مشکل می شود، علاوه بر این مطلب، قضی علی بردّ الحبیس مطلق است. این یک مورد نزاع بود و الا قضی علی بردّ الحبیس مطلق است. به نظر ما این روایت در خصوص جایی است که لم یوقت وقتا، خود روایت هم می گفت لم یوقت وقتا، مطلق بود، در حبس مطلق که نمی گوید اسکنتک الدار و وراثتک من بعدک ملتزم می شویم، یا اسکنتک الدار عشرين سنة، بین این عشرين سنة مالک می میرد، توقیت کرده، لم یوقت وقتا نکرده، بیست سال نشده مالک مرد، ادامه اش را چرا برگردانیم به مالک؟ قضی علی بردّ الحبیس این مورد موردی است که لم یوقت وقتا نه مثل سرقفلی که تصریح می کنند به حسب ظهور عرفی یعنی الی الابد، سرقفلی برای تو هست الی الابد، یا در جایی که اسکان موقت بیست ساله است، وسطش مالک می میرد، این را که روایت نمی گیرد.

شما ممکن است بگوید قضی علی بردّ الحبیس مطلق است، می گویم مقید می شود به روایات دیگر، این روایات را بخوانم، هم روایات لم یوقت هم روایات مقابلش. صحیحه حلبی هم می گوید قلت له

رجل اسکن رجلا داره و لم یوقت قال جائز و یخرجه اذا شاء. اما روایاتی که تصریح می‌کند به این که بعد از موت من هم تو می‌توانی بنشیننی آن‌ها هم هست که می‌گوید نافذ است. یک: صحیححه حلبی، وسائل جلد ۱۹ صفحه ۲۲۰: الرجل یسکن الرجل داره قال یجوز و سألته عن الرجل یسکن الرجل داره و لعقبه من بعده قال یجوز و لیس لهم ان یتبعوا و لایورثوا، حق ندارند بعد از موت پدرشان بگویند ارث رسید به ما این خانه، نخیر، نافذ است این عقد سکنی که تصریح شد: لک و لعقبک من بعدک. [سؤال: ... جواب:] لعقبک من بعدک، شما نکند مثل مرحوم آقای قمی در مبانی منهاج الصالحین می‌گویید شاید این مالک جزء معمرین بود. یا مالک بیست سالش بود آن ساکن هشتاد سالش بود، خلاصه مرد و ورثه‌اش هم آمدند، تازه یک روایت حمران هست که می‌گوید له و لعقبه من بعده الی ان یفنوه، ورثه چون گفت مالک گفت له و لعقبه الی ان یفنوه، می‌گویید این ساکن هشتاد ساله بود، یک پسرش شصت ساله هم داشت، بعد از خودش او بود، او هم که عقیم بود، منقضی شد این نسل، می‌رسد به مالک، آخه این‌ها عرفی نیست.

روایت دوم را هم بخوانم، روایت حمران: قال سألته عن السکنی و العمری فقال الناس فیه عند شروطهم ان کان شرط حیاته فهی حیاته و ان کان لعقبه فهو لعقبه کما شرط حتی یفنوا ثم یرد الی صاحب الدار. وسائل همان جلد ۱۹ صفحه ۲۱۸. در کتاب مبانی منهاج الصالحین فرمودند اولاً: این روایت ضعف سند دارد. چرا؟ برای این که این حمران بن اعین درست است برادر زراره است اما توثیق خاص ندارد. این یک، اشکال سندی. دو: اشکال دلالی: ذیل روایت می‌گوید ثم یرد الی صاحب الدار، معلوم می‌شود صاحب الدار زنده است.

می‌گوییم اما اشکال دلالی خدایش عرفی نیست. فهو تعبیر این بود که و ان کان لعقبه فهو لعقبه کما شرط حتی یفنوا، منقطع بشود نسل این ساکن، بعد بر می‌گردد به ملک صاحب الدار، خب صاحب الدار عنوان نوعی برای آنی است که صاحب الدار است در آن زمان تمام شدن نسل این ساکن، در آن زمان ورثه چند نسل بعد مالک اصلی هستند، خود مالک که عادتاً نمی‌ماند که آقا، عمر نوح که ندارد. متعارف این نیست که بگوییم صاحب الدار هنوز مانده، ساکن مرد، نسلش منقرض شد هنوز آن مالک مانده، حمل روایت بر این فرض حمل عرفی نیست.

[سؤال: ... جواب:] چون گفت هی لک و لعقبک، این‌ها منقرض شدند اما در سرقفلی می‌گوید هی لک و لعقبک و من رضیت به، بعد از این هم که نسلت منقرض شد من نمی‌خواهم [این را] ببین می‌شود ارث من لا وارث له، هر کسی که وارث من لا وارث له است او [ذی‌حق می‌شود]. چون ارتکاز این را می‌گوید.

اما راجع به سند، ان شاء الله جلسه آینده بررسی کنیم ببینیم این حمران همان‌طوری که ایشان می‌گوید توثیق ندارد یا نه، از اجلاء درجه یک هست، اصلاً نیاز به این که ثقةً به او بگویند نیست، ان شاء الله هفته آینده بررسی می‌کنیم.

و الحمد لله رب العالمین.